

## نظریه مشورتی

قسمت سوم - تنظیم خالصی و شاملی احمدی

کرد و همانطور که طبق این ماده و در زمان عدم تشکیل دادسرا چنانچه اختلافی بین دو دادگاه کیفری عمومی واقع در حوزه یک استان حادث می شود، رفع اختلاف بین آنها در مرجع بالاتر یعنی دادگاه تجدیدنظر استان بعمل می آید، بنابراین در حال حاضر نیز می توان معتقد بود که مرجع حل اختلاف بین دادسرا و دادگاه عمومی و یا دادگاه عمومی مستقر در بخش واقع در یک حوزه قضایی با دادگاه تجدیدنظر استان است

**نکته ۴۷ - چنانچه قرار منع تعقیب صادره از سوی دادسرا بوسیله دادگاه نقض شود.**  
نظریه شماره ۲۰۷۱/۷ - هیجدهم خرداد ۸۲:

«اولاً: چنانچه قرار منع تعقیب صادره از سوی دادسرا بوسیله دادگاه نقض شود، دادسرا پس از اقدامات لازم با صدور کیفرخواست پرونده را به مرجع ذیصلاح ارسال می دارد. ثانیاً: با استفاده از تبصره ۱ اصلاحی ماده ۱۴ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، در صورتی که علت نقض، نقض تحقیقات باشد دادسرا پس از رفع نقص مجدداً اظهارنظر و پرونده را به دادگاه ارسال می دارد. که در این صورت دو فرض متصور است یا بارفع نقض تحقیقات دادگاه قرار منع تعقیب سابق الصدور را تأیید و یا دستور تعقیب متهم را خواهد داد که در این صورت همانطور که در صدور نظریه گفته شد اقدام خواهد شد. مقصود از (کلیه قرارهای دادیار) بند «ز» ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نظر به عموم و اطلاق بند «ز» ماده ۳ فوق الاشعار کلیه قرارهای دادیار اعم از نهایی و تأمین است که دادیار صادر می نماید و لذا تمام آنها باید به موافقت دادستان برسند.»

**نکته ۴۸ - تشخیص ضرورت و تعیین موارد آن به عهده رئیس قوه قضائیه یا مقامات مجاز از طرف ایشان می باشد**  
نظریه شماره ۲۳/۷ - دهم فروردین ۸۳:  
«به تجویز ماده ۴ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصلاحی سال ۸۱ در صورت ضرورت می توان به شعبه جزایی نیز پرونده حقوقی

ماده واحده قانون اختصاص تعدادی از دادگاهها به دادگاه خانواده می باشد). لیکن در صورتی که دعاوی مربوط به اصل نکاح و طلاق مورد اختلاف زوجین باشد ضرورت دارد که در اجرای تبصره سوم از ماده ۳ و ماده ۴ از قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب دارای اجازه مخصوص باشند، در غیر این صورت باید برای قاضی واجد شرایط درخواست اجازه رسیدگی شود. با توجه به آنچه در استعلام آمده است استعلام کننده

صلاحیت رسیدگی به دعاوی خانواده را دارد به استثناء اختلافات مربوط به اصل طلاق و نکاح که نیاز به اجازه مخصوص دارد و ماده ۴ اصلاحی (بیست و هشتم مهر ۸۱) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب با اصلاحات سال ۸۱ نیز مؤید این موضوع است.

**نکته ۴۶ - چگونگی حل اختلاف در بین دو دادگاه کیفری عمومی در صورت عدم تشکیل دادسرا.**

نظریه شماره ۴۱۷۳/۷ - شانزدهم مرداد ۸۲:  
«هرچند به موجب ماده ۵۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امر کیفری، چگونگی و ترتیب حل اختلاف در صلاحیت در امور کیفری، طبق قواعد مذکور در آیین دادرسی در امور مدنی بعمل خواهد آمد ولی مقررات قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی در مورد تعیین مرجع حل اختلاف بین دادسرا و دادگاه عمومی و همچنین دادگاه عمومی مستقر در بخش، ساکت است و علت این امر، عدم وجود دادسرا در سیستم قضایی ایران بوده است. حال که با اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و تشکیل دادسرا، قسمتی از صلاحیت و اختیارات دادگاهها به دادسرا محول شده است، بنابراین می توان از ملاک ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی استفاده

**نکته ۴۴ - رسیدگی به جرم تفخیز مستقیماً در دادگاه صورت می گیرد.**

سؤال - با توجه به تبصره ۳ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و نظر به تعریف قانونی جرم لواط که در ماده ۱۰۸ قانون مجازات اسلامی آمده و اینکه در مواد و قانون مرقوم حد لواط از حد تفخیز جدا گردیده پاسخ فرمایید که آیا به اتهام تفخیز نیز مستقیماً باید در دادگاه رسیدگی شود یا خیر؟  
نظریه شماره ۵۳۴۷/۷ - بیستم دی ۸۳:

«چون لواط از جمله جرایم مشمول تبصره ۳ مذکور در بند ۱ می باشد و باید مستقیماً در دادگاه مربوط مطرح شود تفخیز نیز مشمول آن است زیرا به صراحت ماده ۱۰۸ قانون مجازات اسلامی لواط و طی انسان مذکر است چه به صورت دخول باشد یا تفخیز.»

**نکته ۴۵ - در صورتی که دادگاه خانواده در دادگستری شهرستان**

تشکیل نشده باشد قضات دادگاههای عمومی آن شهرستان می توانند به موضوعاتی که در صلاحیت دادگاه خانواده است رسیدگی نمایند.

نظریه شماره ۱۹۸/۷ - بیست و ششم اردیبهشت ۸۳:  
در صورتی که به عللی دادگاه خانواده بعد از تصویب ماده واحده قانون اختصاص تعدادی از دادگاههای موجود به دادگاههای موضوع اصل ۲۱ قانون اساسی مصوب سال ۱۳۷۶ در دادگستری شهرستان تشکیل نشده باشد و یا قضاتی که دارای اجازه مخصوص موضوع تبصره ۳ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب پانزدهم تیر ۷۳ بوده تغییر سمت داده باشند قضات دادگاههای عمومی آن شهرستان می توانند به موضوعاتی که در صلاحیت دادگاه خانواده است رسیدگی نمایند (منظور موارد سیزده گانه مصرح در

مقررات قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی در مورد تعیین مرجع حل اختلاف بین دادسرا و دادگاه عمومی و همچنین دادگاه عمومی مستقر در بخش، ساکت است



و باز پرس توافق عقیده نباشد مثلاً در مورد قرار منع پیگرد دادستان عقیده به مجرمین و باز پرس عقیده خلاف آن را داشته باشد، رفع اختلاف حسب مورد با دادگاه عمومی یا انقلاب خواهد بود و موافق تصمیم دادگاه رفتار خواهد شد. بنابراین اصرار بر نظریه ابرازی از سوی باز پرس و عدم ارسال پرونده به دادگاه جهت رفع اختلاف و تعیین تکلیف پرونده خلاف مقررات قانونی است.»

**نکته ۵۵ - بهتر است پرونده های زنا ابتدا در دادگاه عمومی کیفری مطرح شود**

نظریه شماره ۹۷۷۳/۷ - بیستم و نهم تیر ۸۳: «با توجه به تبصره ۳ ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب پرونده های مربوط به زنا در دادگاههای مربوط مطرح می شود یعنی اگر مجازات آن اعدام (قتل یا رجم) باشد در دادگاه کیفری استان و اگر مجازاتش جلد باشد در دادگاه عمومی کیفری مطرح می شود. بنابراین ابتدا بهتر است که پرونده در دادگاه عمومی کیفری مطرح شود تا چنانچه احراز احصان نشد و از مواردی که مجازات آن قتل است تشخیص داده نشده در همان دادگاه رسیدگی گردد و در صورت احراز شرایط احسان یا موجبات قتل با قرار عدم صلاحیت به دادگاه کیفری استان ارسال شود.»

**نکته ۵۶ - اعتراض به قرار منع تعقیب راجع به جرائم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان**

نظریه شماره: ۷/۹۷۷ - ۲۳ اردیبهشت ۸۳: «اعتراض به قرار منع تعقیب راجع به جرائم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان نیز حسب مورد با دادگاه عمومی یا انقلاب است. توضیحاً اضافه می شود که رسیدگی به اعتراض مقوله ای غیر از رسیدگی و صدور حکم است و دادگاه عمومی یا انقلاب صرفاً در خصوص موجه یا غیر موجه بودن قرار منع تعقیب صادره اظهار نظر می کند نه در ماهیت قضیه. به قرینه قسمت اخیر بند «ل» ماده ۳ اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب» تجدیدنظر

**نکته ۵۷ - دادگاه کیفری استان همان دادگاه تجدیدنظر است.**

نظریه شماره: ۷/۳۶۵۰ - بیست و پنجم شهریور ۸۲: «بر اساس تبصره ماده ۴ اصلاحی قانون تشکیل

نفس و قصاص عضو و قصاص جرح، اگر در تبصره یک ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصلاحی مهرماه ۱۳۸۱، قصاص جرح نیز مورد نظر قانونگذار بود صراحتاً آن را ذکر می نمود و تنها به ذکر قصاص نفس و قصاص عضو اکتفاء نمی کرد. فلذا رسیدگی به اتهام قصاص جرح (ایراد جرح عمدی) در صلاحیت دادگاه عمومی جزایی است نه دادگاه کیفری استان.»

**نکته ۵۲ - دادگاه ملزم به متابعت از مواد استنادی دادسرا در کیفرخواست نیست.**

نظریه شماره ۷/۷۷۳۴ - بیستم دی ۸۲: «الف: درست است که بر طبق بند (۵) شق «م» ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در کیفرخواست، مواد قانونی مورد استناد باید تصریح شود. لکن چون بر طبق بندهای «الف» و «ج» ماده ۱۴ اصلاحی قانون یاد شده، انشاء رای پس از استماع نظریات و مدافعات دادستان یا نماینده او وفق قانون بر عهده قاضی دادگاه است. لذا دادگاه ملزم به متابعت از مواد استنادی دادسرا در کیفرخواست نیست و تطبیق مورد با قانون با دادگاه است.»

**نکته ۵۳ - مرجع صلاحیت اختلاف بین باز پرس - دادستان.**

نظریه شماره ۷/۸۰۵۶ - بیستم دی ۸۲: «حل اختلاف بین باز پرس و دادستان در موارد مصرحه در بندهای «ل» و «ن» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ در دادگاه به عمل می آید و دادگاه صالح به قرینه قسمت اخیر بند

«ل» حسب مورد، دادگاه عمومی و یا دادگاه انقلاب است. لازم به توضیح است که حل اختلاف مقوله ای غیر از رسیدگی است و دادگاه صرفاً در خصوص قابل تعقیب بودن یا نبودن متهم و سایر موارد مندرج در بندهای فوق الذکر رسیدگی و اظهار نظر می کند نه در ماهیت قضیه.

**نکته ۵۴ - ارسال پرونده به دادگاه برای رفع اختلاف:**

نظریه شماره ۷/۳۱۴۸ - بیست و هفتم تیر ۸۳: «مطابق بند «ل» ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، هرگاه بین دادستان

ارجاع نمود و موارد ضرورت در ماده ۵ آیین نامه اصلاحی قانون فوق الذکر احصاء و در بند «د» آن سایر موارد ضرورت به تشخیص رئیس قوه قضائیه مقامات مجاز از طرف ایشان واگذار گردیده است که تراکم کار در شعب حقوقی به نحوی که اطلاع دادرسی را فراهم نمایند می تواند از مصادیق «ضرورت» مندرج در موارد فوق الأشعار تلقی شده و ارجاع پرونده حقوقی به شعبه جزائی را به منظور جلوگیری از اطلاع دادرسی قانوناً مجاز نماید ولی به هر حال وفق مقررات قانونی تشخیص ضرورت و تعیین موارد آن به عهده رئیس قوه قضائیه یا مقامات مجاز از طرف ایشان می باشد.

**نکته ۴۹ - شرکت دادستان و یا نماینده او در جلسه دادگاه**

نظریه شماره ۷/۷۴۵۵ - یازدهم شهریور ۸۳: «شرکت دادستان و یا نماینده او در جلسه دادگاه ضرورت دارد یعنی بدون شرکت دادستان و یا نماینده اش تشکیل جلسه قانونی نیست و وقت دادرسی بایستی به اطلاع دادستان برسد و چون دادستان یکی از دایاران و یا معاونین خود را با دادن ابلاغ برای شرکت در جلسات دادگاه مأمور می کند کافی است وقت جلسه به اطلاع او برسد ولی این امر به صورت اختطاریه یا احضاریه نیست و با توجه به مراتب، دادستان یا نماینده اش بایستی در جلسه شرکت نمایند بنابراین با عدم شرکت خود دادستان یا نماینده اش، جلسه قانونی نخواهد بود.»

**نکته ۵۰ - در صورت ارجاع پرونده، دادرسی علی البدل نمی تواند از انجام وظیفه استتکاف نماید.**

نظریه شماره ۷/۶۹۵۶ - نوزدهم آبان ۸۲: «فلسفه وجودی دادرسی علی البدل برای آن است که اگر رئیس دادگاه به علت وجود معاذیر قانونی قادر به انجام وظیفه نباشد، دادرسی علی البدل به جانشینی وی اقدام کند، در عین حال در موارد مقتضی نیز از قبیل تراکم کار قضایی ارجاع پرونده وسیله رئیس شعبه به دادرسی علی البدل با حضور و اشتغال رئیس دادگاه، در پرونده دیگر منع قانونی ندارد و رویه نیز بر همین منوال می باشد و در صورت ارجاع دادرسی علی البدل نیز نمی تواند از انجام وظیفه استتکاف نماید.»

**نکته ۵۱ - قصاص جرح (ایراد جرح عمدی) در صلاحیت دادگاه عمومی جزایی است.**

نظریه شماره ۷/۲۰۳۲ - شانزدهم مرداد ۸۲: «با عنایت به اینکه در قانون مجازات اسلامی و فقه سه نوع قصاص ذکر شده که عبارتند از: قصاص

فلسفه وجودی دادرسی علی البدل برای آن است که اگر رئیس دادگاه به علت وجود معاذیر قانونی قادر به انجام وظیفه نباشد دادرسی علی البدل به جانشینی وی اقدام کند



دادگاههای عمومی و انقلاب که مقرر داشته (رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا ... در دادگاه کیفری استان به عمل خواهد آمد) و تبصره ۱ الحاقی ماده ۲۰ قانون مرقوم که مقرر داشته (رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو یا ... ابتدا در دادگاه تجدیدنظر استان به عمل خواهد آمد و در این مورد دادگاه مذکور (دادگاه کیفری استان) نامیده می شود. . . دادگاه کیفری استان همان دادگاه تجدیدنظر استان است که حسب مورد از ۳ تا ۵ قاضی تشکیل می شود و چون دادگاههای تجدیدنظر است قبل از لازم الاجرا شدن قانون اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب وجود داشته لذا تشکیل دادگاه کیفری استان که همان دادگاه تجدیدنظر است، ملازمه با تشکیل دادسرا ندارد و به همین جهت به محض لازم الاجرا شدن قانون اصلاحی یاد شده، دادگاه عمومی، صلاحیت رسیدگی به جرایم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان را نخواهد داشت به عبارت دیگر، صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان در رسیدگی

به جرایم مهم منوط به تشکیل دادسرا نشده است و اجرا قانون هم، ملازمه با اجرا تمام بخشهای آن ندارد، همانگونه که شعب تشخیص تشکیل گردیده با اینکه در بسیاری از جاها دادسرا ایجاد نشده است.

**نکته ۵۸- ماده ۳۲۷ منسوخ است**

نظریه شماره ۹۰۸۶/۷- یکم اسفند ۸۲:

«اگر چه ماده ۳۹ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب صریحاً لغو ماده ۳۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی را اعلام نموده و ممکن است این تصور پیش آید که ماده مذکور قابلیت اعمال دارد، اما با توجه به این که ماده ۳۲۶ قانون مذکور موارد نقض آراء دادگاهها را مقرر داشته و بند «الف» آن به اعلام اشتباه از جانب قاضی صادر کننده رأی اختصاص دارد و ماده ۳۲۷ نیز نحوه اقدام در این مورد را بیان داشته، با لغو ماده ۳۲۶، ماده ۳۲۷ همان قانون که قانون که ناظر به بند «الف» ماده ۳۲۶ بوده بلاموضوع شده و قابل استناد نیست. به علاوه طبق ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، آراء صادره از دادگاهها یا قطعی هستند که طریق اعتراض نسبت به آنها در این ماده مشخص

شده است و یا غیر قطعی و قابل تجدیدنظر هستند که در این فرض هم طبق قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی می توان نسبت به آنها تجدیدنظر خواهی نمود و در صورتی که صادر کننده رأی در صدور رأی اشتباه کرده باشد، مرجع تجدیدنظر در این مورد نیز می تواند رسیدگی و اتخاذ تصمیم نماید.»

**نکته ۵۹- پرونده ای که قبل از اصلاح قانون در دادگاهها و شعب دیوانعالی کشور مطرح بود مراجع مربوط به رسیدگی ادامه خواهند داد لکن در ادامه رسیدگی باید مقررات قانون اخیرالتصویب (بیست و هشتم مهر ۸۱) رعایت شود.**

نظریه شماره ۱۰۵۵۳/۷- پانزدهم بهمن ۸۱:  
 «با عنایت به مواد ۶ و ۲۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی (مصوب ۲۹) و ماده ۵۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری (مصوب ۷۸) و ماده ۲۹ الحاقی بیست و هشتم مهر ۸۱ به قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و فلسفه وضع تبصره ۴ ماده ۳ اصلاحی بیست و هشتم مهر ۸۱ قانون اخیر الذکر در مورد پرونده هایی که قبل از لغو مواد ۲۳۵ و ۲۶۸ و مواد ۳۲۶ و ۴۱۱ و ۴۱۲ قوانین آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و مدنی در دادگاهها و شعب دیوان عالی کشور مطرح بوده رسیدگی ادامه خواهد یافت لکن در ادامه رسیدگی باید مقررات قانون اخیر التصویب (بیست و هشتم مهر ۸۱) رعایت شود از قبیل توجه به مراد مقنن از اختلاف بین رأی با قانون یا شرح به شرح مذکور در تبصره ۱ ماده ۱۸ که به تاریخ بیست و هشتم مهر ۸۱ به قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اضافه شده است.»

**نکته ۶۰- در دادگاه تجدیدنظر حضور دادستان یا یکی از دایاران یا معاونان وی ضرورت دارد**

نظریه شماره ۹۳۱۹/۷- هفتم بهمن ۸۲:  
 «در مورد دادگاه تجدیدنظر نیز طبق ماده ۲۲ قانون اصلاحی دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ حضور دادستان یا یکی از دایاران یا معاونان وی ضرورت دارد.»

**تا زمانی که شروع به اجرای حکم نشده اخذ و به محض تأمین امکان دارد و به محض شروع به اجرای حکم تأمین ملغی می شود و دیگر موردی برای تبدیل تأمین با اخذ تأمین وجود ندارد**

**نکته ۶۱- در صورت عدم وجود عین مال حاصل باید طبق مقررات اجرای احکام مدنی اقدام شود**

نظریه شماره: ۷/۸۶۰۰- یازدهم بهمن ۸۲:  
 «به موجب مقررات قانون آیین دادرسی کیفری در صورت وجود عین مال ناشی از جرم، عین مال به صاحبش مسترد خواهد شد اما چون در استعلام صحبت از توقیف و فروش اموال محکوم علیه کیفری شده و این معنای عدم وجود عین مالی است طبق مواد ۹ و ۱۰ قانون مجازات اسلامی و بنا بر ماده ۱۱۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی در امور کیفری برای وصول مثل یا قیمت آن باید دادخواست داده شود. که در این صورت برای وصول محکوم به بایستی طبق مقررات اجرای احکام مدنی اقدام شود.»

**نکته ۶۲- ابطال سند و تنظیم آن به نام مالباخته مستلزم تقدیم دادخواست می باشد.**

نظریه شماره: ۷/۸۵۹۷- بیست و هشتم بهمن ۸۲:  
 «با استفاده از ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۷۸ قسمت اخیر ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۷۰ ناظر به مواردی است که مال ناشی از جرم بلامعارض بوده و نسبت به آن سند معتبری ابراز نشده باشد والا ابطال سند و تنظیم آن به نام مالباخته مستلزم تقدیم دادخواست می باشد.»

**نکته ۶۳- پرسش از جانی در مورد انتخاب نوع دیه با دادگاه است**

نظریه شماره: ۷/۲۴۹- سی ام فروردین ۸۳:  
 «پرسش از جانی درباره اینکه کدام نوع از انواع دیه را براساس اختیار مذکور در ماده ۲۹۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ انتخاب می کند، با دادگاه صادر کننده حکم است نه قاضی واحد اجرای احکام.»

**نکته ۶۴- تا زمانی که شروع به اجرای حکم نشده است امکان اخذ و تبدیل تأمین وجود دارد**

نظریه شماره: ۷/۸۶۰۶- یازدهم بهمن ۸۲:  
 «تا زمانی که شروع به اجرای حکم نشده است امکان اخذ و تبدیل تأمین وجود دارد به محض شروع به اجرای حکم تأمین ملغی می شود و دیگر موردی برای تبدیل تأمین با اخذ تأمین وجود ندارد.»

**نکته ۶۵- متوقف شدن اجرای مجازات حبس موضوع ماده ۲۹۱ قانون آیین دادرسی کیفری به جهات مذکور در این ماده به معنای موقوفی اجرای حکم نیست**



رای شماره: ۷/۷۵۸۹-۷۵ - بیست و دوم آذر ۸۲:

مطابق ماده ۳۴ آیین نامه اجرایی قانون اصلاح دادگاههای عمومی و انقلاب هر حوزه قضایی در شهرستان دارای واحد اجرای احکام کیفری و مدنی است رئیس حوزه قضایی یا معاون وی و رئیس واحد اجرای احکام مدنی تحت نظر دادگاه صادرکننده حکم بدوی مطابق اجرای احکام مدنی و سایر قوانین و مقررات اقدام می نمایند و رئیس اجرای احکام کیفری دادستان یا معاون وی یا یکی از دادیاران می باشد. بنابراین با اجرای قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و استقرار دادسرا اجرای احکام کیفری چه قبل و چه بعد از تشکیل دادسرا با واحد اجرای احکام کیفری دادسرا و اجرای احکام مدنی با واحد اجرای احکام مدنی دادگستری است و ماده ۳۷ آیین نامه اجرایی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که ادامه اجرای باقی مانده احکام دادگاههای عمومی و انقلاب را به دادسرا محول نموده منصرف از احکام مدنی است بنابراین صدور قرر موقوفی اجرا در پرونده هایی که بعد از احیاء دادسرا تشکیل گردیده و در پرونده هایی که باقی مانده احکام دادگاههای عمومی و انقلاب بوده و جنبه کیفری دارد با اتخاذ ملاک از ماده ۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ با دادسرا خواهد بود و اضافه می نماید که متوقف شدن اجرای مجازات حبس موضوع ماده ۲۹۱ قانون آیین دادرسی کیفری به جهات مذکور در این ماده به معنای موقوفی اجرای حکم نیست توقف اجرای حکم به این معناست که تا حصول بهبودی محکوم علیه اجرای حکم به تعویق می افتد و توقف اجرای مجازات حبس موضوع ماده ۲۹۱ قانون فوق به ده دادسرا می باشد.

### نکته ۶۶- توقف اجرای احکام

رای شماره: ۷/۳۴۲۹-۳۴ - سی ام تیر ۸۲:

طبق ماده ۳۹ قانون اصلاح پاره ای از مواد قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۲۸ بیست و هشتم مهر ۸۱، از تاریخ لازم الاجرا شدن این قانون- که در روزنامه رسمی شماره ۱۶۸۲۳ - هفتم آذر ۸۱ منتشر شده است- دو ماده ۲۳۵ و ۲۶۸ و همچنین مواد ۳۲۶ و ۴۱۱ و ۴۱۲ قوانین آیین دادرسی دادگاهی عمومی و انقلاب- به ترتیب- در امور کیفری و مدنی مصوب سالهای ۱۳۷۹ و ۱۳۷۸ صریحاً نسخ و در قسمت اخیر ماده ۳۹ تصریح شده است، ( . . . ) از تاریخ اجرای این قانون در هر حوزه قضایی، کلیه قوانین و مقررات مغایر با این قانون در آن قسمت که مغایرت دارد، در همان حوزه ملغی می شود) بنا به مراتب

مزبور، چنانچه مرقومه دادستان محترم کل کشور در پرونده اجرایی ۲۱۴۲۲۴/۴۹ مربوط به تجویز اعلام اشتباه در حکمی است که به تاریخ قبل از اجرای قانون مزبور- از جمله تشکیل دادسرای عمومی و انقلاب- در آن حوزه قضایی و در مقام اعمال بند(ج) ماده ۳۱ آیین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب نهم بهمن ۸۱ باشد، و به نحو مذکور، رأی را خلاف بین شرع یا قانون تشخیص داده و لذا رسیدگی به آن باید به روال گذشته بنا به مورد، در دادگاهها یا شعب دیوانعالی کشور ادامه یابد، توقف اجرای حکم وفق تبصره ۲ ماده ۲۶۹ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری صحیح است لکن چنانچه مرقومه دادستان محترم کل کشور مربوط به حکمی باشد که پس از لازم الاجرا شدن قانون مزبور و اجرای آن در آن حوزه قضایی صادر شده است، رسیدگی مجدد به ادعای این که رأی، خلاف بین قانون یا شرع است، منحصرأ به درخواست محکوم علیه و در امور کیفری به درخواست دادستان محل ممکن است و توقف اجرای حکم طبق تصمیم شعبه تشخیص به شرح قسمت اخیر ماده ۲۸ آیین نامه اصلاحی مازالذکر مقدور است و لا غیر.

### نکته ۶۷- اگر دادسرا تشکیل

شده باشد ارسال پرونده به اجرای احکام ضرورت ندارد نظریه شماره ۷/۲۵۷۱-۳ - چهارم مرداد ۸۲:

«طبق ماده ۲۸۱ قانون

آیین دادرسی دادگاههای

عمومی و انقلاب در

امور کیفری، اجرای

حکم در هر حال با دادگاه

بدوی صادرکننده حکم یا قائم مقام آن، به

شرحی است که در مواد بعد مقرر گردیده، بنابراین،

در جاهائی که دادسرا تشکیل نشده، براساس مواد

۲۸۱ و بعد قانون مذکور حکم دادگاه اجرا می شود

و چنانچه مورد مشمول ماده ۲۸۷ همان قانون باشد

ارسال پرونده به اجرای احکام ضرورت ندارد و

دادگاه باید بلافاصله پس از صدور رأی نسبت به

اجرای آن اقدام نماید. اما در جاهائی که دادسرا

تشکیل شده، چون بند «الف» ماده ۳ اصلاحی

قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اجرای

حکم را بر عهده دادسرا قرار داده و مواد ۱۰ و ۳۴ تا

۳۷ آیین نامه اجرائی قانون مذکور نیز نحوه اجرای

حکم را مقرر داشته، پرونده باید برای اجرای حکم به دادسرا ارسال شود، مگر در مواردی که آزادی سریع متهم یا لزوم اجرای فوری حکم توسط دادگاه در قانون تصریح شده باشد(مواد ۲۱۳ و ۲۸۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری .»

### نکته ۶۸- مرجع اجرای احکام اطفال

رای شماره ۷/۱۸۳۲ - بیست و هفتم شهریور ۸۲:

«با عنایت به بند «الف» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۲۸/۷/۸۱ و ماده ۳۴ آیین نامه اصلاحی قانون مذکور مصوب نهم بهمن ۸۱ احکام صادره از دادگاه اطفال توسط اجرای احکام دادسرا اجرا می گردد.»

### نکته ۶۹- ضبط وجه الكفاله یا وثیقه وفق مقررات اجرای احکام مدنی به مرحله اجرا گذاشته می شود

رای شماره ۷/۹۹۳۷ - هفتم اسفند ۸۲:

«ضبط وجه الكفاله یا وثیقه به دستور دادستان بوسیله اجرای احکام کیفری وفق مقررات اجرای احکام مدنی به مرحله اجراء گذاشته می شود و این امر در ماده ۱۰ آیین نامه اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب تصریح شده است.»

### نکته ۷۰- در مورد وثیقه فرقی بین اموال منقول و غیر منقول نیست

رای شماره ۷/۴۲۵۶ - بیست و هفتم مرداد ۸۲:

«در مواردی که مطابق ماده ۱۴۰ به علت عدم معرفی متهم وثیقه ضبط می شود در صورتی که ارزش وثیقه بیشتر از مبلغ مذکور در قرار باشد به دستور دادستان از طریق اجرای احکام کیفری و در قالب مزایده به فروش می رسد و مازاد بر مبلغ وثیقه حاصل از فروش به وثیقه گذار مستردی شود. در صورتی که وثیقه گذار پس از اخطار قانونی از معرفی متهم خودداری کند دادستان دستور ضبط وثیقه را به نفع دولت صادر می نماید در صورتی که ارزش مورد وثیقه بیش از مذکور در قرار باشد از طریق دایره اجرای احکام کیفری دستور فروش مال مورد وثیقه صادر و به قدر وجه الوثاقت از محل حاصل از فروش به نفع دولت برداشت و در صورت وجود وجوه اضافی به وثیقه گذار پرداخت می شود و در این مورد فرقی بین اموال منقول و غیر منقول نیست.»

ضبط وجه الكفاله  
یا وثیقه به دستور  
دادستان بوسیله اجرای  
احکام کیفری وفق مقررات  
اجرای احکام مدنی به  
مرحله اجراء گذاشته  
می شود